



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: الفاظ مطلق - ۱. اسم جنس - موضوع له اسم جنس - کلام امام خمینی
مصادف با: ۱۵ ربیع الاول ۱۴۴۴
سال چهاردهم
تاریخ: ۲۰ مهر ۱۴۰۱
جلسه: ۶
درباره اعتبارات ماهیت

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در اسم جنس به عنوان یکی از الفاظ و مصادیق مطلق بود. عرض کردیم در اینکه موضوع له اسم جنس چیست اختلاف نظر وجود دارد. پنج قول و رای را ذکر کردیم. برخی گفتند که موضوع له اسم جنس ماهیت لابشرط قسمی است، بعضی گفتند ماهیت بشرط شیء است، بشرط الارسال، بعضی گفتند ماهیت مهمله است. برای اینکه تفاوت این انظار و آراء معلوم شود، گفتیم لازم است درباره اعتبارات ماهیت مقدمه‌ای را ذکر کنیم. دیروز درباره اعتبارات ماهیت توضیح دادیم و گفتیم فلاسفه ماهیت را به سه قسم تقسیم کردند: ۱. ماهیت بشرط شیء؛ ۲. ماهیت بشرط لا؛ ۳. ماهیت لابشرط. لکن در مقام توضیح و اینکه در علم اصول اضافاتی را بر این اعتبارات و اقسام ذکر کرده‌اند گفتیم دو اصطلاح دیگر نیز داریم: ۱. ماهیت مهمله؛ ۲. لابشرط مقسمی. یعنی پنج اصطلاح داریم: ماهیت مهمله، ماهیت لابشرط مقسمی، ماهیت بشرط شیء، ماهیت بشرط لا، ماهیت لابشرط قسمی امام خمینی یک نکته‌ای را اینجا ذکر کردند که تعرض به آن خالی از فایده نیست.

کلام امام خمینی^۱

به نظر ایشان ظاهر کلام فلاسفه این است که تقسیم ماهیت به این اقسام واقعی نیست، بلکه به اعتبار و لحاظ است. می‌گویند ظاهر کلمات این است که ماهیت اگر لحاظ شود با یک امر خارج از ذات، تارة بشرط شیء است و اخری بشرط لا و ثالثا لابشرط. امام خمینی می‌فرماید از این تقسیم بر می‌آید که تقسیم واقعی نیست بلکه به اعتبار و لحاظ است. یعنی اگر مجرد از لواحق در نظر گرفته شود و تصور شود، این به شرط لا است اگر مقتنة بشیء لحاظ شود این بشرط شیء است و اگر لحاظ و تصور ماهیت لامقتنة و لا غیر مقتنة باشد می‌شود لابشرط.

آنچه که تأیید می‌کند این برداشت از کلام فلاسفه را مطلبی است که بعضی از اصولیین در این رابطه مطرح کرده‌اند و همین باعث شده که امام خمینی این نکته را متعرض شوند. محقق بروجردی می‌فرماید: «ان التقسیم انما هو للحاظ الماهیه لا نفسها»^۲؛ ایشان می‌فرماید که این تقسیم که برای ماهیت ذکر شد برای خود ماهیت نیست، یعنی تقسیم واقعی نیست بلکه برای لحاظ ماهیت است،

^۱ مناهج الوصول، ج ۲، ص ۲۸۱ الی ۲۸۴.

^۲ لمحات الاصول، ص ۳۲۲.

یعنی بسته به اینکه ماهیت را چگونه لحاظ کنیم سه قسم برای ماهیت پیدا می‌شود؛ یک وقت ماهیت را مثلا اینگونه تصور می‌کنیم که هیچ قیدی ندارد یا قیدی داشته باشد یا بود و نبود قید مساوی است، لذا سه قسم پیدا می‌شود.

آنچه در کلمات فلاسفه شاید این ظاهر را تقویت کند، مطلبی است که درباره ماده و صورت و جنس و فصل گفتند. آنها می‌گویند ماده و صورت فرقتش با جنس و فصل این است که در یکی لحاظ به نحو لاشروطی است و در یکی بشرط لایی، و الا ماده همان جنس است و صورت همان فصل است، هیچ فرقی بین ماده و صورت و جنس و فصل نیست الا باللحاظ.

پس هم از ظاهر کلمات فلاسفه بر می‌آید که تقسیم ماهیت به این سه قسم و جنس و فصل و ماده و صورت به اعتبار و لحاظ است نه به حسب واقع و هم برداشت برخی از اصولیین آنچنان که از عبارتشان بر می‌آید این است که این تقسیم واقعی نیست بلکه به لحاظ و اعتبار است.

امام خمینی می‌فرماید: این تقسیم واقعی است نه اینکه به اعتبار و لحاظ باشد؛ چون بالاخره موضوع فلسفه وجود و هستی و یک امر واقعی است بنابراین آنچه در فلسفه مورد نظر است واقعیات است نه اعتباریات، لذا اگر ماهیت در فلسفه مقسم قرار گرفته برای اقسام سه گانه، این مربوط به نفس ماهیت است نه لحاظ ماهیت. یعنی به تصور و لحاظ کاری ندارد، خود ماهیت و نفس ماهیت و حقیقت ماهیت بر این سه قسم است.

ایشان دو دلیل بر اینکه این تقسیم بر حسب واقع ماهیت است نه به حسب اعتبار و لحاظ بیان می‌کند.

دلیل اول: اساسا اگر چیزی به نحو لاشروط اعتبار شود چطور می‌تواند تاثیر در واقع بگذارد و آن را قابل حمل و اتحاد کند؟ یا اگر مثلا بشرط لا اخذ کنیم آن را، واقعیت تغییر می‌کند؟ به عبارت دیگر می‌گوید «اعتبار لایوجب انقلاب الواقع عما هو علیه» اعتبار و تصور و لحاظ ما نمی‌تواند واقعیت را تغییر دهد. یک چیزی تا حالا قابل حمل نبوده، قابل اتحاد نبوده آن وقت با اعتبار و لحاظ ما قابل حمل و اتحاد شود، این اصلا امکان ندارد.

دلیل دوم: یک قیاس استثنایی است به این بیان که اگر تقسیم ماهیت بر سه قسم (لا بشرط، بشرط لا، بشرط شیء) به صرف اعتبار باشد باید اشخاص مختلف بتوانند به انحاء مختلف آن را اعتبار کنند. یعنی یک نفر آن را به یک نحو اعتبار کند و شخص دیگر آن را به نحو دیگر اعتبار کند. یعنی یک ماهیت بتواند دارای اعتبارات مختلف در رابطه با قیود مختلف از دید اشخاص مختلف باشد. مثلا کسی بگوید من ماهیت رجل را نسبت به قید کتابت به نحو بشرط لا اعتبار می‌کنم، شخص دیگر بگوید من ماهیت رجل را نسبت به قید کتابت به نحو لاشروط اعتبار می‌کنم. اگر صرف اعتبار و لحاظ باشد و یک امر واقعی نباشد، پس باید توسط اشخاص مختلف قابل اعتبارات مختلف باشد در حالیکه قطعا چنین چیزی ممکن نیست. پس نتیجه اینکه تقسیم ماهیت به اعتبارات مختلف یک امر واقعی است نه بر مبنای تصور و لحاظ. پس قیاس استثنایی است که: «لو كانت هذه التقسیمات بصرف الاعتبار، لجاز أن يعتبرها اشخاص مختلفون» پس باید ممکن باشد که اشخاص مختلف این را به انحاء مختلف اعتبار کنند؛ ولیکن لا يجوز (لا يمكن) که اشخاص مختلف این را به انحاء مختلف اعتبار کنند، پس نتیجه اینکه لم تكن هذه التقسیمات بصرف الاعتبار؛ پس این تقسیمات به صرف اعتبار نیست بلکه یک امر واقعی است.

این دو دلیل که امام خمینی بر واقعی بودن ماهیت بر تقسیم به اقسام سه گانه ذکر می‌کند و اینکه این تقسیم بر خلاف ظاهر کلمات فلاسفه و فهم برخی اصولیین بر اساس اعتبار و لحاظ نیست.

سپس امام خمینی توضیح می‌دهد که (این مطلب را تعددا را بیان می‌کنم، زیرا یک مطلب کلیدی است و به طور کلی در بحث اعتبارات ماهیت باید همه جا مورد توجه قرار بگیرد، شاید برداشت بسیاری از شما نیز تا به حال این بوده که ماهیت به اعتبارات و لحاظات مختلف بر سه قسم است نه اینکه واقعا ماهیت اینچنین باشد، توضیحی نیز که دیروز دادم را دوباره عرض می‌کنم که چگونه این مطلب با آن توضیح قابل جمع است):

به طور کلی تقسیمات در باب ماهیت و اجناس و فصول است به لحاظ نفس الامر است، یعنی مرآتا الی الواقع، این یک آینه‌ای از واقعیت است و اختلافی که بین ماده و جنس و نوع وجود دارد یک اختلاف واقعی است. ایشان می‌فرمایند: شما ماده یک جسمی مثل درخت را در حالیکه هنوز یک دانه است در نظر بگیرید، این دانه یک ماده و یک صورت دارد. ماده همان قوه و استعداد درخت شدن است. این با صورت فعلی این دانه ترکیب اتحادی دارد، متحد است، وقتی این دوتا با هم ترکیب می‌شوند یک نوع تشکیل می‌دهند، این دانه الان یک نوع است، به حسب واقع ترکیب اتحادی ماده و این صورتی که الان دارد این می‌شود یک نوع، یا مثلا فرض کنید نطفه که ماده حیوان شدن دارد با صورت فعلی آن یک نوعی را تشکیل می‌دهد به نام نطفه، اما همین ماده یعنی استعداد و قوه درخت شدن یا بقر شدن یا انسان شدن که قابلیت تبدیل به یک صورت دیگری را دارد با صورت موجود یک ترکیب انضمامی دارد، دیگر اینجا ترکیب اتحادی نیست. این ماده نسبت به برخی صور بشرط لا است و نسبت به برخی از صور لابشرط است، این ماده نسبت به صورت موجود بشرط لا است، زیرا این استعداد درخت شدن دارد، ماده یعنی همان قوه، این قوه درخت شدن را دارد، الان که درخت نیست، پس این ماده نسبت به صورت موجود بشرط لا است اما نسبت به صورتی که قابلیت تبدیل شدن به آن را دارد لابشرط است، این ماده قابلیت درخت شدن را دارد اما می‌تواند درخت بشود و می‌تواند نشود، نسبت به آن لابشرط است، اگر شرایطش فراهم شد می‌شود درخت و اگر نشد درخت نمی‌شود، پس نه درخت شدن برایش ضروری است و نه عدمش ضروری است، لذا نسبت به آن صورتی که می‌خواهد به آن متبدل شود لابشرط است. یعنی بشرط لا است از آن جهت که گفتیم زیرا امکان اتحاد ندارد، و نسبت به این صورتی که بعدا می‌خواهد متبدل به آن شود لابشرط است. پس ماده‌ای که به صورت فعلی موجود است، یعنی استعداد درخت شدن دارد الان خودش یک نوع است و ترکیبش یک ترکیب اتحادی است و نسبت به آن صورتی که بعدا می‌خواهد پیدا کند یعنی درخت، می‌شود ترکیب انضمامی. بنابراین اگر یک چیزی تقسیم می‌شود به جنس، فصل و نوع؛ این صرف لحاظ و اعتبار نیست، این یک امر واقعی و نفس الامر است.

آقایان می‌گویند که ماده همان جنس است منتهی لحاظشان فرق می‌کند، صورت همان فصل است لحاظشان فرق می‌کند، امام خمینی می‌فرماید: خیر، این تقسیماتی که در باب اجناس و فصول و نوع وجود دارد همه امور واقعی هستند نه امور اعتباری که مبتنی بر تصور و لحاظ ما باشد، اگر اینطور باشد ما هر طور که دلمان بخواهد تصور کنیم باید تغییر کند در حالیکه این امکان وجود ندارد. سپس ایشان می‌فرماید «و کذا الحال فی اقسام الماهیه» یعنی اگر ماهیت نیز تقسیم به این انواع سه گانه می‌شود، این به حسب واقع و نفس الامر است، منتهی دقت کنید، ایشان می‌گویند اگر ماهیت را با هر چیزی قیاس کنید، این از سه حال خارج نیست:

۱. یا آن شیء لازم الالتحاق به آن است به حسب ذاتش یا وجودش؛ ۲. یا ممتنع الالتحاق به آن است؛ ۳. یا ممکن الالتحاق، دقت کنید: «اذا قیست الی ای شیء» مثلا زوجیت بالنسبه الی الاربعه که لازم الالتحاق است، یا تحیز بالنسبه الی الجسم الخارجی، یعنی اشغال مکان، نیاز به مکان داشتن، هر جسمی نیاز به مکان دارد، گاهی آن امری که این ماهیت را با آن مقایسه می‌کنیم ممتنع

الالتحاق است مثل فردیت نسبت به اربعه، یا مجرد بالنسبه الی الجسم الخارجی، جسم خارجی نیاز به مکان دارد، این نسبت به مجرد (یعنی موجودات مجرد که جسم ندارند) ممتنع الالتحاق است، نمی‌شود یک جسم خارجی مجرد باشد، ملائکه مجرد هستند و جسم ندارند ولی جسم خارجی بشرط لا از مجرد است. گاهی نیز آن شیء خارجی نسبت به ماهیت ممکن الالتحاق است، ممکن است التحاق باشد و ممکن است نباشد، مثل وجود بالنسبه الی ماهیه، وجود نسبت به ماهیت اینگونه است یا بیاض نسبت به جسم، این ممکن است سفید باشد یا سفید نباشد.

پس ماهیت صرفاً به اعتبار و لحاظ و تصور ما به سه قسم تقسیم نمی‌شود بلکه به حسب واقع لا تخلوا عن احد هذه الاقسام است. این یک تقسیم واقعی و نفس الامر است. اگر فلاسفه می‌گویند ماهیت به سه قسم تقسیم می‌شود، این به حسب واقع و نفس الامر است.

ان قلت: ممکن است سوال کنید اگر اینچنین است پس اینکه می‌گویند: اذا قیست الی شیء خارج یعنی چه؟ مگر این تصور و لحاظ نیست؟

قلت: امام خمینی می‌فرماید این ربطی به تصور و لحاظ ما ندارد، ماهیت به حسب نفس الامر اینچنین است که اذا قیست الی ای شیء شما این را با هر چه مقایسه کنید، بالاخره این یک امر واقعی است، نسبت به آن امر خارج از ذات یا بشرط شیء است یا بشرط لا یا لابشرط، این ربطی به تصور و لحاظ ما ندارد. ما هیچ وقت نمی‌توانیم تصور یا لحاظ کنیم که ماهیت اربعه نسبت به زوجیت مثلاً بشرط لا باشد این تابع اعتبار و لحاظ ما نیست، این یک واقعی است که اربعه الا و لابد زوج است. اگر به اعتبار لحاظ ما بود باید می‌توانستیم نسبت به این امر طور دیگر لحاظش کنیم، اگر واقعی نبود باید می‌توانستیم طور دیگر اعتبار کنیم، در حالیکه این از اعتبار و لحاظ ما خارج است. یا مثلاً اربعه نسبت به فردیت، دست ما نیست که بگوییم اربعه نسبت به فردیت مثلاً به نحو بشرط لا است، این یک امر واقعی است و به اعتبار و لحاظ ما کاری ندارد، ما نمی‌توانیم بگوییم که ما اعتبار کردیم نسبت به فردیت بشرط لا باشد، اصلاً چنین چیزی شدنی نیست. همیشه اربعه نسبت به فردیت بشرط لا است. یا مثلاً بیاض نسبت به جسم خارجی همیشه به نحو لابشرط است، این یک امر واقعی است. بله ما وقتی می‌گوییم «الماهیه اذا قیست الی ای شیء خارج عن ذاته» مقایسه، سنجش، غیر از لحاظ ما است، ما می‌گوییم وقتی این را با آن در نظر می‌گیریم آن نسبت به این از این سه حال خارج نیست که این ماهیت نسبت به آن شیء از این سه حال خارج نیست. این یک امر واقعی است، شاید آنچه که باعث شده اینجا بگویند این تقسیم واقعی نیست بلکه به لحاظ و اعتبار مربوط می‌شود همین باشد که پای سنجش و مقایسه به میان آمده؛ وقتی می‌گویند ما این ماهیت را مقایسه می‌کنیم با امر خارجی. اینکه ما این ماهیت را با امر خارج از ذات مقایسه کنیم این قیاس و سنجش به لحاظ و تصور ما مربوط نیست، اینطور نیست که به خاطر این قیاس و با سنجش امر خارج از ذات بتوانیم ادعا کنیم که این تقسیم، تقسیم اعتباری است، تابع تصور و لحاظ ما است و این تقسیم واقعی و نفس الامر نیست، به حسب واقع و نفس الامر ماهیت دارای این سه قسم است. یعنی یک ماهیت نسبت به یک شیء واقعا لابشرط است و لا یتغیر عما هو علیه، یک ماهیت نسبت به یک شیء بشرط لا است و نسبت به یک بشرط شیء.

سوال:

استاد: سوال خوبی است، در مورد ماهیات تکوینی این وجود دارد، آن تعبیری که محقق بروجردی کردند یعنی «ان التقسیم انما هو للحاظ الماهیه لا لنفسها» اینجا بحث ماهیات تکوینی و غیر تکوینی نیست، به طور کلی بحث از اعتبارات ماهیت است و ایشان هم می‌گویند این تقسیم برای لحاظ ماهیت است. اولاً ایشان کلی فرموده لذا امام خمینی می‌فرماید «بعد شیء فی المقام هو توهّم کون التقسیم للحاظ ماهیه لا نفسها، فلا ادّری انه ای فائده فی تقسیم اللحاظ، ثم ای ربط بین تقسیمه و صیورۃ الماهیه باعتبارہ قابله للحمل».

می‌آییم سراغ ماهیات مخترعه، ماهیات اختراعی؛ ماهیات اعتباری، مثل صوم و صلوة یک حقیقت تکوینی ندارد، غیر از جبل و شجر است، بالاخره این ماهیت توسط یک معتبر اعتبار شده، حال به هر صورت اعتبار شده است، در مرحله اعتبار و خلق این ماهیت اعتباری بالاخره این را با یک سری از امور در نظر می‌گیرند و می‌گویند این نسبت به این لاشرط است و نسبت به این بشرط شیء است.

اما بعد از اعتبار، بعد از خلق این ماهیت دیگر این تقسیم به این سه قسم می‌شود یک امر واقعی، یعنی واقعی است و به اعتبار و لحاظ ما بستگی ندارد و این حرف در آنجا هم می‌آید.

سوال:

استاد: درست است، یعنی می‌خواهید بفرمایید حرف امام خمینی در رابطه با امور تکوینی درست است اما در امور اعتباری درست نیست ولی ما عرض می‌کنیم که اینجا نیز اینچنین است. زیرا ماهیتی مثل نماز بالاخره اگر ما حقیقت شرعیه برای آن قائل باشیم، یک لفظی برای این ماهیت وضع شده است یا خیر؟ این دقیقاً اعتباری است یعنی شارع گفته است لفظ صلوة وضع شده برای صحیح، اعمی هم نباشیم، یعنی لفظ صلوة وضع شده برای این افعال و مناسک و اذکار، یعنی تام الاجزاء و الشرائط، بنابراین وقتی می‌گوییم تام الاجزاء و الشرائط یعنی یک سری قیودی بودنشان معتبر است و یک سری قیود نیز نبودنشان معتبر است و یک سری قیود بود و نبودنشان یکسان است؛ بعد الوضع و الاعتبار آیا باز شما می‌توانید بر اساس لحاظ بگویید ماهیت صلوة نسبت به یک چیزهایی می‌شود بشرط شیء و نسبت به یک چیزهایی می‌شود بشرط لا و نسبت به یک چیزهایی می‌شود لاشرط؛ آیا این شما را می‌توانید تغییر دهید یا خیر؟

دیگر بعد الاعتبار و الوضع نمی‌شود تغییر داد، در حالیکه اگر پای لحاظ و اعتبار در کار باشد باید بتوانید تغییر دهید. شارع نیز بعد از اینکه این را اختراع کرده نمی‌کند این کار را؛ قانون گذار وقتی خودش یک حقیقتی را ایجاد کرده و یک قیود و شرایطی را وجود و عدمش را اعتبار کرده، آن را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آن را نسخ کند، ولی بعد از اینکه این حقیقت اعتبار شد آیا این ماهیت مخترعه که اعتبار شده و تکلیفش با یکسری از قیود معلوم شده و سه قسم ماهیت اینجا بعد از اعتبار پیدا شده، آیا می‌توانید این را تغییر داد؟ پس می‌شود واقعی. اینجا نیز به حسب خودش می‌گوییم، اگر می‌گوییم این تقسیم واقعی است و به لحاظ و اعتبار نیست این به یک معنا هم در ماهیات مخترعه و هم در امور تکوینی قابل تطبیق است.

«والحمد لله رب العالمین»